



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

2

می ستایم!

غدا

(غدیر و شمه ای در گوید .
قصه ی غدیر ، سفره غدیر)

مریم نوابی نژاد ، دکتر ناصر فلسفی ، عبدالحسن طالبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر چشمه‌ای در کویر

نویسنده:

مریم نوابی نژاد

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	غدیر چشمه ای در کویر
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۴۳	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: نوابی، مریم

عنوان و نام پدیدآور: غدیر چشمه ای در کویر / مریم نوابی نژاد.

مشخصات نشر: تهران: نیا، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: ۴۰ ص.؛ مصور؛ ۲۰×۵/۱۲ س م.

شابک: ۲۵۰۰ ریال: ۹۶۴-۶۶۴۳-۶۴-۷؛ ۲۸۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی: برونسپاری

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۲.

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۶.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت -- داستان

موضوع: غدیر خم -- ادبیات کودکان و نوجوانان

موضوع: غدیر خم -- داستان

رده بندی کنگره: ۱۳۸۱ BP۲۵۹/۷ / ن ۹ غ ۴

رده بندی دیویی: [ج] ۲۹۷/۷۳۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۱۲۹۱۰

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

غدیر

چشمه ای در کوی ر

مریم نوابی نژاد

ص: ۲

نوابی نژاد ، مریم

غدی_ر

چشم_ه ای در کوی_ر

مؤلف : مریم نوابی نژاد / حروفچینی : انتشارات نبأ

لیتوگرافی : نبأاسکرین / چاپ و صحافی : رامین

چاپ اول : ۱۳۸۱ / چاپ دوم : ۱۳۸۲ / کد کتاب : ۶۴/۱۲۷ د

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه / قیمت_ت : ۲۸۰۰ ری_ال

ناش_ر : انتشارات نبأ / تهران ، فاطمی غربی ، سیندخت شمالی ، پلاک ۳۱

تلف_ن : ۸_۶۴۲۱۱۰۷ فاک_س : ۶۹۴۴۰۰۲

شاب_ک : ۷_۶۴_۶۶۴۳_۷_۹۶۴_۶۴-۶۶۴۳-۹۶۴ ISBN

پدر گفت: « برویم؟ »

امام‌محمد دلش می‌خواست بماند. تا وقتی که رنگ نارنجی غروب، پشت ساختمانهای بلند و خاکستری شهر گم بشود.

گفت: « فقط نیم ساعت دیگه... » اما حالا پدرایستاده بود و نگاهش می‌کرد: « باید شیرینی هم بخریم. امشب قنادی‌ها غلغله است، اگر دیر برسیم، به شیرینی نمی‌رسیم. » و خندید.

محمد با اکراه از روی نیمکت بلند شد: « فردا نمی‌توانیم بیاییم کوه؟ » هنوز نگاهش دنبال قرص نارنجی خورشید بود.

« توقع داری روز عید غدیر، در خانه ام را ببندم و بیایم کوه؟ »

محمد با دلخوری گفت: « چقدر شما خودتان را به آداب و رسوم مقید می کنید! »

پدر گفت: « آداب و رسوم نیست! »

از سرازیری کوه پایین آمدند. محمد پی حرف پدرش را نگرفت. دلیل عید بودن روز غدیر را نمی فهمید. پر از سوالهای پرسیده بود. اما می دانست حرفهای پدرش او را قانع نمی کند.

یقه کاپشنش را بالا کشید و تا دم ماشین یک نفس دوید.

چند شب بعد خواب عجیبی دید. صدایی از دل تاریکی ها می آمد. صدا طنین خاصی داشت. قلبش تند تند می زد. دهانش خشک خشک شده بود. می خواست برگردد و صاحب صدا را ببیند. اما نمی توانست.

پلکهایش سنگین بود. صدا گفت: « دوباره ی هر چه شک داری، سؤال کن » و صدا دور شد.

از خواب پرید. خیس عرق بود. وحشت زده و ترسیده به اطرافش نگاه کرد و دوباره چشمهایش را روی هم گذاشت.

صبح سر سفره صبحانه، خوابش را تعریف کرد. مادر گفت: ان شاء... خیر است. برادرش علی، نگاهش کرد و پدر به گل قالی خیره شد.

تمام آن روز محمد به خوابش فکر کرد. وقتی به طنین صدایی که شنیده بود فکر می کرد، تمام تنش می لرزید.

شب، قبل از این که بخوابد، رایانه را روشن کرد و به سراغ نامه های الکترونیکی اش رفت.

چند ماه قبل، وقتی علی و پسر عمویش تازه یک فروشگاه رایانه و لوازم رایانه ای باز کردند، پدرش از علی یک رایانه برای محمد خرید و علی یادش داد که از طریق اینترنت، یک صندوق پستی به اسم خودش باز کند. به این ترتیب می توانست با هر کدام از دوستانش که به اینترنت دسترسی داشتند، نامه نگاری کند.

پیام ها را یکی یکی دید. هر کدامشان را چند بار خوانده بود. تنها پیام جدیدی که دریافت کرده بود، یک جور معمای چند خطی بود:

محمد! سلام.

من آماده ام تا به همه ی سؤالهای تو درباره غدیر پاسخ بدهم. فعلاً درباره ی این موضوع با هیچکس صحبت نکن. تا وقتی که نسبت به آنچه که شک داری، مطمئن شوی. غدیر

اول به نظرش آمد که این یک جور شوخی است. کسی خواسته اذیتش کند. اما کم کم ترس برش داشت. یاد خوابش افتاد. چه کسی از شک او و سوالهایش خبر داشت؟ شاید، پدرش!

ولی پدر محمّد اصلاً اهل رایانه نبود. همیشه می گفت: ترجیح می دهم به جای این که توی رایانه دنبال جواب سؤالهایم بگردم، کتاب بخوانم.

علی چند بار با پدرش درباره سرعت مبادله اطلاعات در رایانه بحث کرده بود. علی گفته بود: به جای این که یک کتاب درباره یک موضوع بخوانید، می توانید در عرض چند ثانیه، تمام مطالب مربوط به یک موضوع را از کتاب های مختلف پیدا کنید، آن هم از راه اینترنت! و پدر خندیده بود: من لذت خواندن کتاب را با هیچ چیز دیگری عوض نمی کنم شما جوانها فقط به رسیدن فکر می کنید. خیلی وقتها به محض رسیدن، دلتان می خواهد برگردید. ولی من لذت سفر کردن را به راه طولانی اش می دانم. به خاطر همین است که هر وقت می

خواهیم برویم مشهد، من و مادر دلمان می خواهد با ماشین خودمان برویم و شما هر بار می گوئید که با هواپیما برویم.

این بحث ها هیچ وقت به نتیجه نمی رسید.

محمد مطمئن بود که این نامه ، کار پدرش نیست. ولی غیر از او چه کسی می دانست ذهن محمد پر از سؤال است؟ سؤلهایی که دلش می خواست یک روز جوابشان را بداند. سؤلهایی که مثل سایه همراهش بودند.

آن پیام شبیه یک راز بود، رازی که می توانست یک عمر در سینه اش بماند.

جراتی در سر انگشت هایش پیدا شد. دستهایش را جلو برد و روی صفحه رایانه ، این طور نوشت :

سلام!

نمی دانم چه کسی هستی! اما مطمئنم سوالهایم را بی جواب نمی گذاری. پس با اولین سؤال شروع می کنم:

کی هستی؟

محمد

فردا ظهر که از مدرسه برگشت، قبل از این که مثل هر روز برود سر قابلمه ی غذا تا ببیند ناهار چه دارند، به سراغ نامه هایش رفت. یک نامه از پسر عمه اش در مشهد و نامه دیگری از غدیر جزو نامه های رسیده بود. اول به سراغ نامه غدیر رفت :

سلام!

من غدیر خُم هستم. خُم به منطقه ای می گویند که پایان مسیر آب است. غدیر هم به معنای گودالی است که پس از عبور سیل، آب در آن باقی می ماند. غدیر خُم در رشته کوه جُحفه قرار دارد که در ۲۲۰ کیلومتری مکه واقع شده است. اما آن روزی که اسم مرا برای همیشه در تاریخ جاودانه کرد، هیجدهم ذی الحجه بود، سال دهم هجرت.

یک روز داغ که انگار خورشید از دل بیابان می تابد. درختان کهنسالی که ریشه هایشان را تا قطره قطره ی وجود من می رساندند، بر بزرگی این روز گواهی خواهند داد و زمین و آسمان و هر دل پاکی که حرفهای پیامبر را با گوش جان شنید.

غدیر

محمد احساس کرد، سؤال هایش خیلی بیشتر از این حرفهاست. به خاطر همین نوشت :

غدیر عزیز؛ سلام .

می خواهم بدانم چرا با وجود آن همه مسلمان، کسانی بودند که از قبول بیعت سرباز زدند؟

محمد

غدیر همان شب جوابش را فرستاد. محمد احساس کرد آدرس یک چشمه پنهانی را دارد، طوری که هر وقت تشنه شد، می تواند از آن چشمه، آب بخورد. رازی میان او و یک نیروی ناشناخته وجود داشت. محمد از این حس و حالی که سراغش آمده بود، خوشحال بود. جواب غدیر را خواند :

محمد خوبم؛ سلام .

باید بدانی که در سالهای قبل از هجرت پیامبر، عده ی مسلمانها خیلی کم بود. اما در همان تعداد کم هم کسانی بودند که با قلبهای پر از دروغ و نفاق، گرد پی_امب_ر_جم_ع_ش_ده_بودن_د و نقش_ه_ای_شوم_ی در دل

داشتند و منتظر فرصتی می گشتند تا به پیامبر و یارانش ضربه بزنند.

بعد از هجرت، در میان مسلمانان کسانی بودند که به خاطر اطاعت از رئیس قبیله شان و یابه خاطر شرکت در

جنگها و به دست آوردن غنائم یا حتی به خاطر کسب موقعیت های اجتماعی بالاتر مسلمان شده بودند.

وقتی مسلمانان از نظر اجتماعی و نظامی قوی شدند. عده ی زیادی فقط به خاطر حفظ جان و مالشان مسلمان شدند، عده ای هم خودشان را به اکثریت مسلمین ملحق کردند تا هم رنگ جماعت بشوند.

بعد از فتح مکه هم با اعلام عفو عمومی از طرف پیامبر اکرم، بسیاری از کسانی که تادیروز در جنگها، بر روی مسلمین شمشیر می کشیدند، وارد حلقه مسلمانان شدند.

درست است که تعداد مسلمانان واقعی و مخلص خیلی بیشتر از عده ی مشرکین و منافقین بود. ولی به هر حال همیشه حضور آنها موجب نگرانی پیامبر می شد. منتظر سوالهای بعدی ات می مانم.

محمد چشم هایش را بست و به چشمهای پر کینه و منافقی فکر کرد که از لابه لای جمعیت، به پیامبر خیره می شدند و منتظر فرصتی برای تبر زدن به این جنگل انبوه بودند. فکر کرد پیامبر با وجود آن همه جمعیت، در میان این همه نیرنگ، چقدر تنها بود. دلش گرفت.

یاد سؤالی افتاد که روز عید غدیر از خودش پرسیده بود و جوابی برایش پیدا نکرده بود. پرسید :

غدیر مهربان! سلام .

مگر نه این که اسلام آخرین و کاملترین دین آسمانی است و تمام دستورات آسمانی زندگی بشر را با خودش یکجا آورده است؟ پس در این صورت، پیامبر چه نیازی

به تعیین جانشین داشت؟

محمد

فردای آن روز، محمد در مدرسه پر از اشتیاق گفتن بود. دلش می خواست ماجرای غدیر را حداقل برای دوست صمیمی اش، سعید تعریف کند. اما حرف غدیر جلوی چشمانش بود. با خودش گفت: «تا وقتی جواب همه ی سؤالهایم را نگیرم، به کسی چیزی نمی گویم. حتما بین آن خواب و این نامه ها، رابطه ای هست.» عصر آن روز غدیر، جواب سؤالش را نوشت:

محمد جان! سلام.

پرسیده بودی پیامبر چه نیازی به تعیین جانشین داشت؟ درست است که اسلام تمام دستورهای عملی زندگی ما مسلمانها را یک جا خودش آورده است، امّا تعداد این دستورها، آنقدر زیاد است که پیامبر با وجود اداره حکومت و جنگهای بسیار، فرصت نکرد تمام این دستورات را به مردم برساند. به خاطر همین، نیاز به یک برنامه مداوم داشت که در همه عصرها، جوابگوی

همه نسل ها باشد.

پیامبر در خطبه غدیر فرمود: « اگر درباره حلال و حرام، جاهل یا ابهامی داشتید، یا فراموش کردید، علی بن ابی طالب و امامان بعد از او برای شما بیان می کنند. عدد حلالها و حرامها بیش تر از آن است که من همه را یک جا بیان کنم. پس این بیعتی را که از شما درباره امامان می گیرم، در واقع نوعی حلال و حرام تا روز قیامت است که از زبان امامان بیان خواهد شد. »

محمّد!

غدیر یک برکه در گوشه ای از تاریخ نیست. رودخانه ای است که سرچشمه اش در ۱۴۰۰ سال پیش است، اما هنوز جریان دارد، از همه زمانها می گذرد و به دریای قیامت می ریزد.

منتظر نامه ات : غدیر

محمّد احساس کرد با هر جواب، تعداد سؤالهایش بیشتر می شود. نوشت :

غدیر بیکرانم ! سلام .

درست است که حقّ جانشینی پیامبر، از آن حضرت علی (ع) بود و بعضی ها نپذیرفتند، اما اسلام که به قوت خودش باقی بود. چرا جانشینی پیامبر، این همه اهمیت پیدا کرد ؟

محمّد

فردا ظهر که از مدرسه برگشت، اول ناهارش را خورد.

می دانست بعد از خواندن جواب نامه، دلش می خواهد مدتی در اتاقش تنها بماند.

امّا آن روز، هر چه در ردیف نامه ها، دنبال تاریخ تازه نامه غدیر گشت، پیغام تازه ای ندید. دلش گرفت. حس کرد رابطه خاصی که میان او و یک نیروی آسمانی برقرار بود، قطع شده. فکر کرد چرا رشته این ارتباط قطع شد؟ بغض گلویش را گرفت و پلک هایش کم کم سنگین شد.

از خواب که بیدار شد، مزه ی دهانش تلخ بود. سرش منگ و سنگین بود. هوا داشت تاریک می شد. در سایه روشن اتاق، کلید رایانه را زد. چشمهایش را بست و از ته دل خواست که غدیر جوابش را داده باشد.

ناگهان یک پیام تازه و اسم غدیر، همه دلتنگی هایش را از یاد برد:

محمّد! سلام.

از این که جواب نامه ات را با تأخیر می دهم، مرا ببخش. امّا درباره سؤال باید بگویم: خلافت و جانشینی پیامبر، فقط به معنی نشستن در مکان او (بعد از رحلت پیامبر) مطرح نشده است. منظور از جانشینی پیامبر، تمام اختیاراتی است که صاحب اختیار تمام باید بر مردم داشته باشد.

امام در خطبه غدیر، یعنی کسی که جوابگوی تمام نیازهای بشری است و این قدرت از طرف خداوند، به او عطا شده است. کسی که هدایت کننده ی بشر است و می تواند به تمام سؤالهای علمی مردم بعد از پیامبر جواب بدهد. چون علم پیامبر، بیکران و متصل به

دریای بیکران علم الهی است و با علم بشر فرق می کند. امام هم مثل پیامبر صاحب چنین علمی است. پس می بینیم که امامت هم مثل پیامبری دارای پشتوانه الهی و امضای پروردگار است و این در شأن علی و فرزندان اوست.

پیامبر در خطبه غدیر فرمود: «خدا، علی بن ابی طالب را بر همه مردم فضیلت داده است. علی را بر همه فضیلت دهید. او برترین مردم بعد از من است تا مادامی که خدا روزی نازل می کند و مخلوقات باقی هستند.»

پس جانشینی پیامبر به معنی برتر بودن، قدرت الهی داشتن و متصل بودن به سرچشمه فیض الهی است.

منتظر سؤالهای بعدی ات می مانم. اگر باز هم شک و شبهه ای برایت پیش آمد، پرس. سؤال سرچشمه تمام دانستن هاست.

کسانی که نمی دانند و نمی پرسند، مثل کسانی هستند که به تاریکی عادت کرده اند و انتظار هیچ نوری را نمی کشند. غدیر

محمد به سایه ی شاخه های درخت روی دیوار اتاقش خیره شد. پانزده عید غدیر در زندگیش بود. او همیشه اتفاقات آن روز بزرگ را مثل یک داستان شنیده بود. بدون آن که پرسد: چرا؟

حالا این نور، که مثل یک جرقه کوچک در گوشه تاریک

ذهن او می درخشید، کم کم وسیع تر و پررنگتر می شد و مثل خورشید، تمام قلب و روح او را پر می کرد. نوشت :

غدیر عزیز! سلام .

برایم از آن روز بزرگ بگو.

محمد

رایانه را خاموش کرد و در تاریکی اتاق، به نور مهتاب که تمام حیاط را روشن کرده بود، نگاه کرد.

غدیر برایش از عظمت آن روز نوشت :

محمدم! سلام :

از این که سؤالهایت مثل دانه در دل خاک، ریشه کرده است و تبدیل به نهالی شده است، با شاخ و برگ بسیار، خوشحالم. بدان که روزی این شاخه ها به بار خواهد نشست و میوه خواهد داد. می خواهم از روز غدیر برایت بگویم :

سال آخر هجرت بود. پیامبر برای سومین بار بعد از مبعث به مکه رفته بود. نزدیک به هفتاد هزار نفر از مسلمانان همراه پیامبر بودند. پیامبر بعد از مراسم حج،

سریع از مکه خارج شد. بدون این که مثل هر بار مدتی در مکه بماند تا مسلمانان به دیدنش بیایند.

در راه که می آمدند، پیامبر به همه دستور داد تا در غدیر خم بایستند. آنها که جلوتر رفته اند، برگردند و آنها که پشت سر هستند، توقف کنند.

امیر المؤمنین که از طرف پیامبر برای دعوت به اسلام و جمع آوری خمس و زکات به یمن و نجران رفته بود، به همراه عده ای در حدود دوازده هزار نفر از اهل یمن، برای انجام اعمال حج به مکه رسید و همراه پیامبر شد.

جمعیت، خسته و عرق ریزان در وسط بیابان ایستاد. همه همگی ای در گرفت:

— چه شده؟

— چرا پیامبر دستور توقف داد؟ چرا به آنها که رفته بودند، پیغام داد تا برگردند؟

— حتما پیام مهمی است. باید منتظر بمانیم.

پیامبر به انبوه جمعیت نگاه کرد. احساس کرد مسلمانان در حالت بعد از انجام مراسم حج، با خلوص بیشتری به حرفهایش توجه خواهند کرد. این پیغام را باید در وضعیت ویژه ای به مردم می رسانید و حالا وقتش بود.

بذری که سالها پیش در زمین اسلام کاشته بود، حالا درختی تناور شده بود و موقع آن بود که میوه رسیده این درخت را بچیند و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به همه مسلمانان اعلام کند.

پیامبر، مقداد، سلمان، ابوذر و عمار را فراخواند. به آنان دستور داد تا سایه سار درختان کهنسال را آماده کنند.

آنها خارهای زیردرختان را کردند و سنگهای ناهموار را جمع کردند. در فاصله ی بین دو درخت، روی شاخه ها، پارچه ای انداختند تا سایبان وسیع تری آماده شود.

بعد در زیر سایبان، سنگها را روی هم چیدند و از رواندازهای شتران، منبری به بلندی قامت پیامبر ساختند و روی آن پارچه ای انداختند طوری که منبر در وسط قرار بگیرد تا صدای پیامبر به همه برسد و همه او را ببینند.

با این حال، ربیع بن امیه بن خلف، کلام حضرت را برای مردم تکرار می کرد تا افرادی که دورتر بودند، بشنوند پیامبر چه می گوید.

اول صدای اذان ظهر مثل صدای ریزش باران، سکوت بیابان را پر کرد. بعد از این که مردم نماز ظهر را به جماعت خواندند، پیامبر بر فراز منبر ایستاد و امیر المؤمنین را فراخواند. دستور داد بالای منبر بیاید و در سمت راستش بایستد.

حضرت علی (ع) یک پله پایین تر بر فراز منبر ایستاد. پیامبر صبر کرد تا همه مردم جمع شوند.

آنگاه پیامبر آخرین خطابه رسمی اش را آغاز کرد. گفتم: آخرین؟

پیامبر ۷۰ روز بعد از عید غدیر رحلت کرد.

محمّد فکر کرد آخرین حرفهای رسمی یک پیامبر با مردمش باید خیلی شنیدنی باشد. باید پنجره ای باشد به سوی افق های دوردست. بقیه ی نامه راخواند:

پیامبر فرمود: «(کسی) باطن قرآن و تفسیر آن را برای شما بیان نمی کند، مگر این کسی که من دست او را می گیرم و او را بلند می کنم و بازویش را می گیرم و او را بالا می برم.» آنگاه پیامبر بازوی علی بن ابی طالب را گرفت و علی را روی هر دو دست بلند کرده فرمود: «هر کس، من مولا و صاحب اختیار او هستم، علی مولی و صاحب اختیار اوست»

با این جمله، امانت الهی را به دست علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد و خطبه غدیر را به عنوان دستور عملی زندگی مسلمانان، باقی گذاشت.

و معلّمان قرآن را _ که تا روز قیامت، حقّ توضیح مطالب قرآن را دارند _ به مردم معرفی کرد: امیرالمؤمنین و یازده امام معصوم پس از او .

حالا بعد از گذشت این همه سال، این خطبه مثل یک میراث گرانبها به ما رسیده است. هر بار که آن را بخوانی، پنجره ی تازه ای رو به سوی نور، در ذهنت باز می شود. به شرط آن که، لحظه به لحظه اش را درک کنی.

به شرط آن که خط به خطش را بفهمی.

غدیر

محمّد می خواست بپرسد چطور ممکن است خطبه ای که گوش به گوش رسیده است و دهان به دهان گشته است، بعد از

۱۴۰۰ سال تحریف نشده باقی بماند. از کجا معلوم، این همان خطبه غدیر سال دهم هجرت باشد؟ اما نپرسید. احساس کرد هر سؤال حساب نشده ای می تواند این کبوتر چند روزه را فراری دهد. غدیر مثل یک کبوتر بر لب پنجره اتاقش نشسته بود. می خواست این کبوتر همیشه کنارش بماند. نوشت:

غدیر خوبم! سلام.

احساس می کنم مثل یک عقربه ی ساعت، به لحظه لحظه ی غدیر، پیوند می خورم. برایم از خطبه ی غدیر بگو. از آخرین حرفهای پیامبر خدا، با مردمش و نسلهای بعد بگو، بی صبرانه منتظرم.

محمد

مادر محمد در اتاق را باز کرد: « نمی آیی شام بخوری؟ »

محمد نگاهش را از صفحه رایانه برداشت: « شما بروید، من می آیم »

خیال کرد الان مادر در اتاق را می بندد و می رود. ولی نرفت. مادر توی چارچوب در ایستاده بود و نگاهش می کرد. می دانست مادرش دلوپس است. همیشه او را پای رایانه می دید. وقتی سر سفره می رسید که همه غذایشان را خورده بودند و غذایش سرد شده بود.

به مادرش خندید و گفت: « آمدم »

غدیر برایش نوشت :

محمد عزیزم ! سلام .

قبل از آن که بخواهم از خطبه غدیر برایت بگویم، به تو می گویم که علامه ی بزرگ شیخ عبدالحسین امینی نجفی در کتاب « الغدیر » که بهترین نمونه از کتابهایی است که در زمینه حدیث غدیر تألیف شده است، اسم راویان حدیث غدیر را جمع آوری کرده و درباره درست بودن تمامشان بحث کرده و تاریخچه مفصّلی از اسناد و راویان حدیث غدیر را جمع آوری کرده است.

به ج_ز_ای_ن، هف_ت_کت_اب_دی_گ_ر_از_م_دار_ک_شی_ع_ه، در دس_ت_اس_ت که یک_ی از آن_ها به روای_ت امام محمد باقر علیه السلام است و اسناد معتبری دارد.

کسانی که این کتابها را نوشته اند، می خواسته اند تا این خطبه ی گرانبها را مثل گنجی از دستبرد راهزنان زمان، حفظ کنند که به لطف خدا توانسته اند. پس، مطمئن باش که این سند، حقیقی است و جای شک و شبهه ندارد.

محمد نفس عمیقی کشید. سرش را میان دو دست گرفت، این کیست؟ این که، این همه به او نزدیک است. سؤالهای

پرسیده اش را جواب می دهد. حرفهای نگفته اش را می داند. دلش لرزید. دوباره خواند

... پیامبر در آن روز، با صدایی چون صدای قطره آب، چون طنین چشمه در کویر با مردم سخن گفت. خدا را بر خط به خط این خطبه شاهد گرفت. از خدایی گفت که از بین رفتنی نیست. کسی که آسمانها را بالا برد و دشتها را پهن کرد.

از خدا خواست تا بتواند تمام آنچه را به او وحی شده، به درستی بیان کند.

فرمود: خدا فرموده اگر آنچه در حق علی بر پیامبر نازل نموده، ابلاغ نکنم و به مردم نرسانم، رسالتم را به انجام نرسانده ام. (۱)

گفت که جبرئیل سه مرتبه بر او نازل شده و او را مأمور کرده در این محل و در این اجتماع بپاخیزد، و بر هر سیاه و سفیدی اعلام کند که علی بن ابی طالب، برادرش، وصی اش و جانشین اش بعد از اوست و امام امت است. نسبت او به پیامبر، همانند نسبت هارون به موسی است. جز این که پیامبری بعد از حضرت محمد (ص) نیست و علی (ع) صاحب اختیار مردم بعد از خدا و رسولش است...

محمد فکر کرد: چه نسبتی نزدیک تر از این؟ نسبت

خورشید به آسمان؟ نسبت ابر به باران؟ نه! از این هم نزدیکتر!

نامه هنوز با او حرفهای زیادی داشت:

... پیامبر، ولایت و امامت دوازده امام را اعلام کرد و فرمود:

«هیچ حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند. و هیچ حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) بر شما حرام کرده باشند.»

آنگاه، حضرت امیر را معرفی کرد و گفت: «دین شما را بر شما کامل کردم و نعمت خودم را بر شما تمام کردم»

فرمود: «هیچ آیه مدحی در قرآن نیست مگر درباره علی»

و مردم را هشدار داد:

«مبادا به علی حسادت کنید که اعمالتان نابود شود و قدمهایتان بلغزد.»

از پیروان اهل بیت و دشمنان اهل بیت گفت: «بدانید دوستان اهل بیت، کسانی هستند که در پنهانی از پروردگارشان می ترسند و بدانید دشمنان اهل بیت، کسانی هستند که به شعله های آتش وارد شوند.»

آنگاه فرمود: «ای مردم، چقدر فاصله است بین شعله های آتش و بهشت» مردم و نسل های بعد را به

آمدن حضرت مهدی (عج) بشارت داد :

« اوست که پیشینیان به او بشارت دادند. اوست که به عنوان حجت، باقی می ماند و بعد از او حجّتی نیست. اوست انتقام گیرنده هر خون به ناحق ریخته شده. اوست یاری کننده دین خدا... »

محمد احساس کرد کسی کنارش ایستاده است. برگشت. جا خورد. برادرش علی پشت سرش ایستاده بود. نمی دانست باید چه کار کند؟ علی خندید: « ببخشید، من خیلی در زدم، ولی نفهمیدی. ترسیدم در جا سگته کرده باشی . »

محمد نخندید. می خواست علی بفهمد که باید برود .

علی دوتا کتاب روی میز گذاشت: « اینها را پدر برای خرید، یعنی سفارش داد، من خریدم »

محمد به اسم کتابها نگاه کرد: « اسرار غدیر » و « حماسه غدیر ». از این همه همزمانی به حیرت کرد . علی بدون هیچ حرفی بیرون رفت .

نگاه محمد روی اسم کتابها، ثابت مانده بود: « چقدر حرف نگفته باقی مانده است. » احساس کرد به قصد شنا کردن در دریاچه ای آمده بود. اما انگار این آبی سیال، به همه آبهای جهان می پیوست . انگار تمامی نداشت .

کتابها را توی کشوی میزش گذاشت و ادامه نامه غدیر را خواند :

... پیامبر به آیه ۱۰ سوره فتح اشاره کرد: کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع با خدا بیعت می کنند. دست

خدا بر روی دست آنان است. پس هر کس بیعت را بشکند، این شکستن به ضرر خود اوست و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته، وفادار باشد، خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد .

از حلال و حرام گفت. فرمود: « حلال و حرامها تغییر نمی کند تا روز قیامت. »

از نماز و زکات و حج و عمره گفت و مردم رابه امر به معروف و نهی از منکر توصیه کرد: « بدانید، بالا-ترین امر به معروف، آن است که سخن مرابفهمید و آن رابه کسانی که حاضر نیستند، برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفینش، نهی کنید. این دستوری از جانب خداوند عزوجل و از نزد من است . »

محمّد م!

پیامبر می دانست که در سایه ی امامت علی علیه السلام است که مردم معروف واقعی و منکر واقعی را می شناسند .

م_ی دانست که در پناه عل_م و معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام همه ی شبهه هابه یقین تبدیل خواهد شد.

پیامبر قیامت و معاد را به تصویر کشید: « هر کس با خود حسنه بیاورد، ثواب داده می شود و هر کس گناه با خود بیاورد، از بهشت او را نصیبی نخواهد بود. »

بعد، از مردم برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت گرفت. چون تعداد مردم بیشتر از آن بود که با یک دست و در

یک زمان، با پیامبر و حضرت علی (ع) دست بدهند، از مردم بیعت همگانی گرفت: « ای مردم، آنچه به شما می گویم، بگویید و تکرار کنید :

ما فرمان تو را که از جانب خداوند درباره علی بن ابی طالب و امامان از فرزندانش به ما رساندی، اطاعت می کنیم و به آن راضی هستیم. و با قلب و جان و زبان و دستمان، با تو بر این مدعا بیعت می کنیم. عهد و پیمان در این باره، برای ایشان از ما، از قلبها و جانها و زبانها و دستهایمان گرفته شد. هر کس به دستش توانست و گرنه با زبانش به آن اقرار کرده است. »

و خطبه را با این جمله به آخر رساند: « خدایا، به خاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم، مؤمنین را پیامرز و بر منکرین که کافرند، غضب نما که حمد و سپاس مخصوص خدای عالم است. »

محمّد خوبم !

اینها که گفتم قطره ای از دریای بیکران خطبه غدیر بود. ذره ای از خورشید خطبه غدیر بود. من به تو نشانی خانه ای را دادم که خودت باید آن را پیدا کنی.

من آینه را به دست تو دادم، تا خودت تصویر را در آن جستجو کنی. غدیر، فقط یک روز از تاریخ نیست، ادامه تاریخ است. رودی است که سرچشمه اش در غدیر است، اما از همه ی زمانها و مکانها می گذرد. غدیر قطعه سنجاق شده ای به بدنه مبعث نیست. غدیر قلب و روح مبعث است و پیامش فقط برای یک عمر یا یک نسل نیست. دستور مداومی است برای مقابله با لغزشهای انسان تا روز قیامت. این شاید، آخرین نامه من به تو باشد. چون می خواهم جستجوگر باشی، ردّ اشاره های مرا بگیری و از تاریکیها بگذری. خورشید را در قلبت پیدا کن. آسمان را در سینه ات جستجو کن. بگذار یقین، چون پرنده ای در نگاهت لانه کند. بگذار این

پرنده تا دوردست ها سفر کند.

شاخه های یقینت همواره سبز

دوستدارت : غدیر

محمّد به ساعت نگاه کرد. شب از نیمه گذشته بود. ماه، روشن و مطمئن، از توی قاب پنجره، پیدا بود. کنار پنجره رفت و به آسمان بلند و سورمه ای شب خیره شد. ستاره ها به او چشمک می زدند. از این که دیگر غدیر، برایش پیغامی نمی فرستاد، دلتنگ بود. اما ته دلش، روشن بود و مطمئن. عین ماه!

روز بعد، وقتی محمد داشت توی اتاقش درس می خواند. مادر، در اتاق را باز کرد تا بگوید، مواظب باش و پنجره اتاقش را چند روزی، باز نکند.

گفت که یک یا کریم پشت دیوار اتاقش، تخم گذاشته است و مادر از پشت سر دید که شانه های محمد لرزید.

سر شام، پدر به محمد گفت: « شنیده ام یک یا کریم... »

محمد بغض کرد. علی خندید و گفت: « بگذار یقین چون پرنده ای در نگاهت لانه کند. »

محمد خیره نگاهش کرد: « پس کار تو بود؟ »

علی، شانه هایش را بالا انداخت: « نه بابا، من فقط وسیله بودم. پدر می گفت و من جوابها را به تو می رساندم. »

محمد پرسید: « پس آن خواب...؟ »

پدر از بالای عینک، نگاهش کرد: « بعد از خواب، تصمیم گرفتم غیر مستقیم به همه ی سؤالهایت جواب بدهم. فکر نکردم

آن خواب، زمینه خوبی برای گفتن این حرفهاست. »

علی گفت: « برای من هم بد نشد. خیلی از این سؤالها،

برای من هم سؤال بود.»

مادر سرش را پایین انداخت و گفت: «بیخودی نگران بودم.»

محمد به پنجره نگاه کرد: «اما، آن پرنده...؟!»

سکوت اتاق را پر کرد.

خود را بیازمایید:

۱_ چرا با وجود آن همه مردم، بعضی افراد از قبول بیعت غدیر خودداری کردند؟

۲_ اگر اسلام کامل ترین دین است، پس پیامبر چه نیازی به تعیین جانشین داشت؟

۳_ چرا جانشین پیامبر، این همه اهمیت دارد؟

۴_ پیامبر، چه کسانی را به عنوان معلم و بیانگر قرآن معرفی کرد؟

۵_ پیامبر در روز غدیر، در مورد حضرت مهدی چه مطلبی بیان داشت؟

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

